

تا حالا که نشده مصطفی مشایخی

با وجود اخلاق مادر بزرگم، اصلاً نمی‌شده. حتماً می‌پرسید: چی نمی‌شه؟ رعایت الگوی مصرف و صرفه جویی نمی‌شه. حتماً می‌پرسید: چرا نمی‌شه؟ الان خدمتتون عرض می‌کنم. چند روز پیش آقای از «سازمان بهداشت و غذا و دارو» به مدرسه ما آمد و درباره ضایعات مواد غذایی مفصل صحبت کرد که مثلاً در همین تهران، هر روز به اندازه ورزشگاه آزادی زباله و ضایعات تولید می‌شود. بعد صحبت شیوه خرید و الگوی مصرف را پیش کشید و گفت بهتر است تا آنجا که می‌شود، صیفی جات و میوه‌ها را دانه‌ای خرید و گوشت را تازه مصرف کرد.

چون این کار هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سلامت بهتر است. وقتی حرف‌های آقای سخنان را به پدرم گفتم، استقبال کرد و تصمیم گرفت از فردای آن روز همه خوراکی را به اندازه نیاز روزانه بخرد که دیگر نه یخچال گالری انواع و اقسام نان‌ها بشود، نه با خراب شدن میوه و پیاز و سیب‌زمینی، حجم کیسه‌های زباله ما بالا برود. اما مگر گذاشت؟! حتماً می‌پرسید: کی؟ الان خدمتتان عرض می‌کنم. آن روز وقتی من و پدرم با سه دانه سیب و گوجه، چهار عدد سیب‌زمینی، دو عدد پیاز و دو تا نان لواش به خانه آمدیم، دیدم مادر بزرگ با ابروهای به هم گره خورده و چهره اخم‌آلود، بالای اتاق نشست و تا چشمش به من و پدر افتاد، داد و هوار سر داد که: «ای مرد خجالت نمی‌کشی! نمی‌گی ما توی این شهر آبرو داریم؟»

۱. آبخیزداری چیست و

چه تأثیری در کاهش بحران کم‌آبی دارد؟

الف. چیز خاصی نیست و تأثیر خاصی هم ندارد، ولی اسمش باحال است.
ب. یعنی بری استخر تو آب جست‌وخیز بزنی. به درد بازی می‌خوره.
ج. یعنی هر کی از جایش برخیزد بی‌زحمت سر راهش یک لیوان آب بیاورد.
د. همان فواره خودمان است که آب را مجبور به جست‌وخیز می‌کند تا ما کیف کنیم.

۲. این جمله از کیست «آب،

طلای مایع است»؟

الف. از خودتون درآوردید.
ب. طلافروشی سر خیابون.

نمی‌گی ما توی این شهر کلی اعتبار داریم؟! مثلاً خیر سرمون نوه نتیجه‌های ظل‌السلطانیم» پدر با تعجب گفت: «حالا مگه چی شده؟»

مادر بزرگ گفت: «دیگه می‌خواستی چی بشه؟ باید جمع کنیم از این شهر بریم. رسوایی به بار آوردی مرد! نیم ساعت پیش گل‌بهار زنگ زده چه نشستی که آقا داماد داره گند می‌زنه به سر و هیکلمون. بلوتوتش رو هم برام فرستاده که چه کار کردی.»

پدر خندید و گفت: «به خاطر اینکه با شلوار اتو نکرده رفتم تو خیابون، یا به خاطر اینکه یادم رفته بود موهامو شونه کنم؟ آخه زندگی برای آدم حواس نمی‌ذاره!»

مادر بزرگ صدایش را بالاتر برد و گفت: «ولا که اون چارتا شیوید مو نیست! دوما چرا رفتی مثقالی میوه و پیاز و سیب‌زمینی خریدی؟ آبا و اجداد ما همیشه همه چیز رو گونی گونی می‌خریدن. همه‌شون از بس پاکت میوه و خوراکی تو دستشون بوده، در خونه‌هاشونو با پا باز می‌کردن.

من خودم یاد ندارم که مرحوم شوهرم یک‌دفعه هم با کلید در خونه‌مونو باز کرده باشه. چون همیشه با دست پر می‌اومد خونه. اون وقت تو رفتی گند زدی به اخلاق و مرام آبا و اجدادی ما؟!»

ج. بانک مرکزی با همکاری اداره آب و فاضلاب.
د. نویسنده‌ای که به نوشته‌هایش آب می‌پندد.

۳. چند درصد آب‌های زمین، شیرین و قابل استفاده‌اند؟

الف. صد درصد. حق با شماست.
ب. ما که دستگاه آب‌شیرین کن داریم، برامون مهم نیست.
ج. اگه بلد بودیم درصد حساب کنیم، ریاضی نمی‌افتادیم.
د. بستگی داره. بعضی وقتا بیش از صد درصد.



اگه فامیل

دیده بودن، باید چه خاکی به سرم می‌ریختم؟ می‌گفتن لابد بدبختی، نداری.

بیا این پول، پاشو برو قشنگ ده دوازده کیلو میوه از میوه فروشی اصغر آقا بخر بیار و آبروی ما رو تو شهر و محل نبر! من و پدر هرچه درباره رعایت الگوی مصرف و این چیزها برایش سخنرانی کردیم، فایده نداشت و باز حرف خودش را زد.

بله، سرتان را درد نیاورم. تا این ساعت من و پدر موفق نشده‌ایم الگوی صحیح مصرف و حفظ محیط‌زیست را برای مادر بزرگ جا بیندازیم، اما ناامید هم نیستیم. چون داریم حسابی روی مخش کار می‌کنیم!

کارگاه طنز سؤال و جواب

مهدی فرج‌اللهی

به نظر شما در این بیت کلیم کاشانی برجسته‌ترین شگردی که استفاده شده است، چیست؟

«حدیث بحر فراموش شد که دور از تو ز بس گریسته‌ام آب برده دریا را»
در این بیت از **بیدل دهلوی** چه طور؟
«خاکستری نماند ز ما تا هوا برد دیگر کسی چه صرفه ز تراج ما برد»

یا در این بیت از **سعدی**:

«آه سعدی اثر کند در سنگ

نکند در تو سنگدل تأثیر»

یا در این بیت از **فردوسی**:

«که گفتت برو دست رستم ببند

نیسته مرا دست چرخ بلند»

پاسخ: بزرگ‌نمایی

سه مرحله دارد:

مبالغه،

اغراق و غلو.

مبالغه اندازه‌ای از بزرگ‌نمایی است که ممکن است، اما کمی سیر داغ و پیاز داغش را زیاد کرده‌اند.

اغراق اندازه‌ای از بزرگ‌نمایی است که غیرممکن نیست، اما عرفاً اتفاق

نمی‌افتد.

غلو بزرگ‌نمایی در حد لایگا

و غیرممکن است.

خوش خواب

مصطفی‌مشایخی

تنبلک، عاشق خواب است لذا می‌خواهد

مثل یک خواب که نه، شکل کما می‌خواهد

بیخ گوشش اگر آذیر مهبیبی بکشند

باز هم راحت و بی «هول و ولا» می‌خواهد

وقت دل ضعفه سر سفره می‌آید اما

مثل تمساح، پس از بلع غذا می‌خواهد

او نه تنها افقی، در سر جایش، بلکه

زده چمباتمه یا روی دو پا می‌خواهد

مثلاً با پدرش می‌رود استخر اما

غالباً جای شنا، کنج سونا می‌خواهد

می‌نشینند که کمی درس بخواند اما

بعد ده ثانیه، ریلکس و رها می‌خواهد

بارها پشت در مدرسه خوابش برده

سر صف، گوشه‌سالن، همه‌جا می‌خواهد

در کلاس از سر اجبار کمی بیدار است

زنگ تفریح، در این فاصله‌ها می‌خواهد

زنگ ورزش که همه شوق تحرک دارند

ناگهان می‌شود از جمع جدا می‌خواهد

ناظم مدرسه می‌گفت که او روی درخت

مثل یک چلچله یا سبز قبا می‌خواهد

امتحان دارد و خمیازه‌کشان در جلسه

وقت حل کردن هر مسئله را می‌خواهد

نمره‌هایش همه از دم تک و دهشت بارند

بس که این تنبلک قصه ما می‌خواهد

مثلتك

علیرضا پاکروان

بیبست از خود کارش نمی‌چکه!

اول درس خون بودند رو ثابت کن بعد

ادعای نمره کن!

کم تنبلی کن، همیشه تنبلی کن!

بیبست نطلبیده هزار است!

جلوی تنبلی رو هر وقت

بگیری، زرنگی!

درس نمی‌خونه و گر نه

دانش آموز قابلیه!

قصه‌ها و مثل‌ها

عبدالله مقدمی

اسمت رستم است یا می‌خواهی مرا بترسانی؟!

مرد ترسو و ریزه میزه‌ای از مرد قلچماقی می‌پرسد:

«اسمت چیست؟»

مرد با صدای نتراشیده و نخراشیده‌ای می‌گوید:

«رستم»

مرد لاغر می‌گوید: «واقعاً اسمت رستم است یا

می‌خواهی مرا بترسانی؟!»





مشاور: جناب حافظ هم در دوران مکتب رفتنش به کمک دوستانش چنین برنامه‌ای برای معلمش ترتیب می‌دهد و مثل شما دو نمره از دست می‌دهد تا به این نتیجه می‌رسد که لازم نیست هر تقاضایی را به صورت مستقیم مطرح کرد؛ به خصوص از معلم عزیزتر از جان ... و اینجا بود که برای عبرت دانش آموزان آینده سرود:

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن
که دوست خود روش بنده پروری داند
پیشنهاد من به شما و دوستانان استفاده
از تجربیات بزرگان ادب، از طریق مطالعه
آثارشان است ... البته به جز این، شعر
جناب مولانا که با این بیت شروع می‌شود:
کودکان مکتبی از اوستاد
رنج دیدند از ملال و اجتهاد
مشورت کردند در تعویق کار
تا معلم در فتنه در اضطرار...

قوانین کتاب‌خوانی

- در فرانسه مسئولین نگران رشد بالای آمار سرانه مطالعه هستند و هر کس بیشتر از جیره‌اش در روز کتاب مصرف کند، با او به شدت برخورد می‌شود.
- در سوئد مردم ترجیح می‌دهند، به جای خرید کبریت از دخترک کبریت فروش، کتاب داستانش را بخوانند.
- در امارات هر کس یک نفر را استخدام کرده که کتاب‌هایش را بخواند.
- در قطر، قطر کتاب‌های درسی بیشتر از قطر کوهان قطار شترهایشان است.
- در کویت درست است که وضع مردم کویت است، اما این دلیل نمی‌شود که کتاب بخوانند.

مشاور: متأسفانه الان بیشتر چراغ‌های جادویی چینی، بی‌کیفیت و یک‌بار مصرف شده‌اند، در حالی‌که در داستان‌های هزارویک شب کهن، هر غول حداقل می‌توانست سه تا آرزو را برآورده کند. به هر حال الان شما باید دوتا کار انجام دهید: اول اینکه دنبال یک چراغ جادوی دیگر باشید تا وضع را به حالت اول برگردانند. دوم هم آنکه زودتر آماده شوید و بروید سرکار ... چون صاحب‌کار پدرتان آدم بداخلاقی است که اصلاً تحمل بی‌نظمی را ندارد! تا رسیدن به محل کار هم از غول بخواهید کمی شما را با تأسیسات برق فشار قوی آشنا کند؛ چون پدر شما مسئول تأمین برق شهر است! ... برق‌ها چرا رفت؟!!

مشاور عزیز، ما فقط از شما چند تا سؤال داریم... آیا تبریک گفتن روز تولد معلم‌مان به ایشان کار اشتباهی است؟ آیا گرفتن جشن تولد برای ایشان سر کلاس غلط است؟ آیا یک تولد خریدن برای معلم عزیزتر از جان گناه است؟ پس چرا وقتی برای معلم‌مان تولد گرفتیم، به ایشان تبریک گفتیم و یک تولدش را نشان دادیم، از همه ما دو نمره کم کرد؟ این هم عکسی از یک تولدی که برای معلم عزیزمان خریده بودیم، تا نگوئید داریم خالی می‌بندیم! امضاء - جمعی از دانش‌آموزان بدشانس، فرصت‌طلب، ولی معلم دوست!

آقای مشاور بیچاره شدم! تمام شد رفت پی کارش! من یک کودک یک‌ساله هستم که چند دقیقه قبل یک چراغ جادو پیدا کردم و به عادت همه اطفال، آن را دستکاری کردم. بعد از چند ثانیه یک غول از داخلش بیرون آمد و پرسید: ارباب من می‌توانم یک آرزوی شما را برآورده کنم؟ من هم مثل همه بچه‌ها گفتم: «اد بده مده ددا!» ناگهان در کمال تعجب دیدم جای من و بابام با هم عوض شد. وقتی جای بابام رفتم و زبانم باز شد، از غول پرسیدم: «چی کار کردی غول گنده؟!» و غول خیلی محترمانه گفت: «سرورم شما خودتان این آرزو را از من درخواست کردید!»

الان من از شما دوتا سؤال دارم: اول اینکه به زبان کودکان «اد بده مده ددا!» دقیقاً یعنی چی؟ سؤال دوم هم این است که وقتی مامانم از خرید برگشت خانه و من و بابا را دیدم، موضوع را دقیقاً چه‌طور برایش توضیح بدهم؟! ای وای! بابا خودش را خیس کرد... زودتر جواب بدهید لطفاً! این هم عکسی از من و بابا؛ همین الان یهویی!

امضا - یک کودک آرزو برآورده شده!



قوانین عجیب کشورهای غریب

علیرضا لبش

ورزش ریاضتی! / مهدی استاد احمد

نزول برف می‌شد باعث درد
می‌اومد برف می‌شد مدرسه سرد
دبیر ورزش اون روز جای ورزش
با ما کلی ریاضی کار می‌کرد

*

دلت می‌خواد بری فوتبال بازی
ولی باید با فورمولا بسازی
خدایا! قافیه معیوب می‌شه
چرا تو زنگ ورزش خب ریاضی!

*

دبیر ورزش استاد ریاضی‌ست
ریاضی‌ش می‌شه توی امتحان بیست
چرا که می‌کنه تقسیم هر بار
سه تا توپ بین چل تا فوتبالیست

*

ندارد لذتی فوتبال بازی
شدم من عاشق فرمول سازی
از اون روزی که فهمیدم عرب‌ها
به ورزش واقعاً می‌گن ریاضی!

احساس جفنگ

علیرضا پاکروان

تنبل است و گاه احساس زرنگی می‌کند
خود نمی‌داند چه احساس جفنگی می‌کند
شهرتی دارد درون مدرسه با کار زشت
بی‌خرد انگار که، کار قشنگی می‌کند
مثل ماهی مانده توی تنگ نادانی خویش
با تمام کوچکی حس نهنگی می‌کند
روزها و هفته‌ها این گونه وقتی بگذرد
می‌رسد روزی که احساس مشنگی می‌کند
روزگاری هر کسی را رنگ کرده با دروغ
روزگارش را ببین دنیا چه رنگی می‌کند
علم و کوشش جوهر مرد است، اما تنبلی
خانه‌آباد فردا را کلنگی می‌کند

دُرِّرِ الاخبار فی فیوض التغذیه الاخبار!

صابرالدوله بلعمی!

پژوهشگران دانشگاه «کارنگی ملون» نوعی اسکلت خارجی
همانند کفش برای پا طراحی کرده‌اند که باعث راه رفتن آسان‌تر و مصرف
کالری کمتر در راه‌پیمایی می‌شود و می‌تواند در چاقی افراد تأثیر داشته باشد.

اختراعات دیگر این دانشگاه که پیش از این به جهان معرفی شده‌اند، عبارتند از: نمک شیرین، چراغ
قوه خورشیدی، پیتزا با نان سنگک، سسی‌دس‌رام فلش‌خور، قارچ وحشی برای حیوانات اهلی، کلاه لاغری،
پنجره برای ورود و خروج اضطراری از کلاس، دستبند افزایشنده طول قد، سوسیس ۱۶۰ درصد خالص، عصاره
جوراب برای تمرکز اعصاب، کتاب کمک‌آموزشی برای کمک به نویسنده کتاب کمک‌آموزشی، ضد زنگ
برای زنگ ورزش.

با خرید هر یک از موارد بالا، یک عدد مبدل چندکاره خیارشور به‌خاطر به ارزش یک میلیون
یورو به شما تقدیم خواهد شد.

گوشی

مصطفی‌مشایخی

از کرامات علم و فن، گوشی
قسمتی از وجود من، گوشی
بودنش مثل نان شب واجب
بین هر گوش و هر دهن گوشی
صبح تا نصف شب همه آنلاین
دست هر بچه، مرد، زن، گوشی
باز در کار و مدرسه تأخیر
علت دیر آمدن گوشی
در جکوزی، سونا، ته استخر
در سمینار و انجمن، گوشی
خرچش اما بلای هر جیب است
شانه خم کن، کمرشکن، گوشی
شارژرها را درسته می‌بلعد
مثل یک غول قلتشن، گوشی
وقت رو کم کنی و پز دادن
بدتر از شاخ کرگدن، گوشی
دوربینش خوراک سلفی گیر
زیستگاه اتک بزن، گوشی

زنگ‌هایش مخل آرامش
رعشه‌انداز در بدن، گوشی
فله‌ای می‌رسد از این اطراف
بار کشتی، شتر، ترن، گوشی
در مدل‌ها و طرح‌های قشنگ
رنگ هر کیف و پیرهن، گوشی
کوله‌بار سمانه، سنگین است
چون در آن هست یک دو من گوشی
کامران مثل انتحاری‌ها
بسته در چند جای تن، گوشی
خانه از آک و غیر آکش پر
توی هر جعبه، هر لگن گوشی



معرفی طنزپرداز

علیرضا لبش
تصویرگر: پروا کارخانه



کیومرث منشی زاده

بیشتر از اینکه عجیب و غریب باشد، آدم متفاوتی است. یک زمانی معروفترین روزنامهنگار ایرانی بود، وقتی که ستون «ز روبهرو با شلاق» را برای یکی از روزنامه‌های معروف می‌نوشت. به چندین زبان زنده و نیمه‌جان و مرده دنیا حرف می‌زند. در هر چهار کلامی که می‌گوید، سه تا ضرب‌المثل یا اصطلاح انگلیسی، اسپانیایی، سواحیلی یا قالیقستانی پیدامی‌شود. برای خودش نالغهای است. آن‌قدر درس خوانده که به جز چند شوید محدود چیزی روی سرش نمانده که بتوان اسم موروی آن گذاشت. در ایران فلسفه و اقتصاد خوانده و در آمریکا دکتری فیزیک اتمی و ریاضیات گرفته. در دانشگاه هنر، جامعه‌شناسی هنر درس داده است. شعر ریاضی و شعر رنگ از ابداعات استاد است. ۱۳۱۷ در جیرفت به دنیا آمده و بعد راه افتاده و سراسر دنیا را گشته است. «سفرنامهٔ مردمالیخولیایی رنگ پریده»، «کتاب قرمزتر از سفید»، «حافظ حافظ» و «ساعت سرخ در ساعت بیست و پنج» از کتاب‌های منشی زاده هستند.

طنز ادبی

لذتی که در خواندن هست، در نوشتن نیست.
تعریف علمی: نوشتن انتقامی است که نویسنده از خواننده می‌گیرد. وگرنه آدمیزاد چرا باید روزها و ماهها و سالها عمر عزیز خویش را برای تلف کردن وقت عزیز دیگران تلف کند؟
پرائنز: الکساندر دوما (پدر) آن‌قدر مزخرفات نوشت و توی قصه‌های دور و دراز چند جلدی‌اش آدم اختراع کرد و به جان هم انداخت که در اواخر عمر اسم کم آورد. به‌طوری که ناچار شد اسم پسر خودش را هم بگذارد الکساندر دوما (لابد پسر).
توضیح واضحات: بچه دیگر از این حلال زاده‌تر نمی‌شود.
استنتاج سوسیولوژیک: بعضی نویسندگان از همهٔ خوانندگان نفرت دارند، همهٔ خوانندگان از بعضی از نویسندگان (خوشا به حال ناشران و کتاب‌فروشان که همهٔ نویسندگان و همهٔ خوانندگان به‌طور مساوی از همهٔ ایشان نفرت دارند و معذالک باز هم کار و بارشان سکه است!)

فرهنگ مدرسه / صابرقدیمی

امتحان

بر وزن «انتقام» و «انزجار»، نوعی گیرنده است که حال بچه درس‌نخوان‌ها را می‌گیرد و به حال بچه درس‌خوان‌ها می‌افزاید. اسلحهٔ علم. تنها چیزی که بچه‌ها از آن می‌ترسند.
امتحان معمولاً براساس مثال‌های سر کلاس طرح می‌شود. در درس زبان فارسی تنها مثال ارائه شده که معلم ما کل زمان کلاس را برای تدریس و تفهیمش صرف می‌کرد. عبارت بود از: «نادر، بیژن را زد. نادر فاعل، بیژن مفعول و زد فعل است.»

در انتهای سال سؤال امتحان به این شکل می‌آمد:

شبگیر نبینی که خجسته به چه درد است

کرده دو رخان زرد و برو پرچین کرده است

دل غالیه فام است و رخس چون گل زرد است

گویی که شب دوش می و غالیه خورده است

فاعل، فعل، مفعول، نهاد، مسندالیه مستتر و چیزهای دیگر را با

رسم شکل نشان دهید و مقدار حدودی X را پیدا کنید و بگویید

چرا در بیت‌های بالا شعر را شبیدار ساخته‌اند؟!

تصحیح اوراق امتحانی هم عالمی دارد. در پایین ورق انواع نامه‌ها از

جنس ندامت، خجالت، فصاحت، فصاحت، غرامت و ... نوشته می‌شود.

روزی یکی از معلمین به شاگردش گفت: «عزیزم شما مگر چند

پدربزرگ دارید؟»

شاگرد جواب داد: «دو پدربزرگ».

معلم گفت: «در سه سالی که شاگرد من بودی، شب همهٔ امتحانات

یکی از پدربزرگ‌هایت عمرشان را می‌دادند به من و نمی‌توانستی درس

بخوانی!»





عاشق پیشه!

شروین سلیمانی

از درس‌ها جغرافیا را دوست دارم
از کوه‌ها هیمالیا را دوست دارم
بین خطوطِ جورواجوری که داریم
بسیار خط استوا را دوست دارم!
مانند مَنَدِل در پی کشف وراثت
کِشَتِ نخود یا لوبیا را دوست دارم
بین صد و ده بیست عنصر توی شیمی
مانند بابایم طلا را دوست دارم!

دارد کَشش نسبت به قطبِ غیرهم‌نام
این عادتِ آهن‌ربا را دوست دارم!
در شعرهای شاعران پارسی‌گو
چرخیدن باد صبا را دوست دارم
هرچند هذلولی هواداری ندارد

اما خودم این انحنای دوست دارم!
وقتی که انتگرال قلبم را گرفتم

معلوم شد خیلی شما را دوست دارم

هم اهل شطرنج و تنیس و پینگ‌پونگم

هم فوتبال و هم شنا را دوست دارم

در امتحان جبر وقتی گیر کردم

زیر لبی ذکر و دعا را دوست دارم!

کنکور مثل اژدهایی ترسناک است

با ترس و لرز این اژدها را دوست دارم!

حالا که خیلی مد شده مدرک‌گرایی

من بی تعارف دکترا را دوست دارم!

تحصیل مثل رد شدن از هفت‌خوان است

این هفت‌خوانِ آشنا را دوست دارم

زنگ انشا

م.سربه‌هوا

دو روز دنیا را چگونه گذرانده‌اید؟

با نام و ییاد خداوند، قلمم را در دست
می‌گیرم و می‌نویسم بر همگان واضح و
میرهن است که:

«یک روز صرف بستن دل شد به این و آن
روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت»
این بود انشای من، «کلیم کاشانی»

عبدالله مقدمی

کره‌خر به خر گفت: «جازه دارم یک کم خربازی
در بیایم؟»

خر گفت: «چه! تو ادب نداری؟ جلوی بزرگ‌تر؟ برو کنار
ببین من چه می‌کنم!»

کره‌خر رفت کنار و الاغ کلی خرغلت زد و جفتک پراند و آواز
خر در چمن خواند. وقتی که بلند شد به فرزندش گفت: «شکال
ندارد، حالا تو هم می‌توانی بروی هر کاری که دوست داری بکنی.
فقط یادت باشد زور نگیری و هیچ‌وقت کسی را اذیت نکنی و آدم
بازی در نیآوری!»

ماجراهای بچه مردم علیرضا پاکروان (پابره‌نه)

ساعت هفت صبح روز جمعه با فریادهای
مادرم از خواب پریدم که می‌گفت: «پا شو
دیگه چه قدر می‌خوابی؟ بچه مردم صبح زود
بیدار می‌شه، ورزش می‌کنه، نون می‌خره،
می‌یاد می‌شینه سر درساش. اون وقت تو
هنوز خوابی!»

اولین باری نبود که مادرم در مورد بچه مردم
حرف می‌زد، اما نمی‌دانم این بار چه شد که
وقتی با سردرد بیدار شدم، مدام امواج حرف
مادرم در مغزم به‌طور تصاعدی بالا می‌رفت.
بچه مردم، بچه مردم، بچه مردم...

آخه بچه مردم چه‌طور می‌تواند این قدر خوب
باشد؟! مگر می‌شود؟ مگر داریم؟ حالا دیگر
مطمئن بودم، اگر بچه مردم نزدیکم بود، حتماً
خفهاش می‌کردم. اما بعد به خودم گفتم: چرا
من بچه مردم نباشم؟ گوشی‌ام را برداشتم و
توی دفترچه یادداشت شروع کردم به نوشتن.

نکاتی که مادرم به آن‌ها توجه داشت. صبح
زود بیدار شدن، ورزش کردن، نان خریدن،
درس خواندن. به خودم گفتم: خب منم

که گاهی این کارها را انجام می‌دهم! نکند

بچه مردم خودم باشم! بعد فهرستی از اسم

هم‌کلاسی‌ها و دوستان مشکوکم نوشتم؛

آن‌هایی که فکر می‌کردم می‌توانند بچه مردم

باشند. توی فهرست اسم حسن که حسن

فربری صداش می‌کردیم، چشمک می‌زد. تمام

خصوصیات را داشت. شماره تلفنش را گرفتم.

به محض اینکه گوشی را برداشتم، امانش نداادم؛

هر چی عقده داشتیم سرش خالی کردم. حسن

من‌من کنان گفت: «چی شده آخه؟»

گفتم: «تو زندگی برای من نداشتی! خواب و

خوراک رو از من گرفتی، حالا می‌گی چی شده؟!»

تازه فهمیدم بچه مردم تویی که مادرم به خاطر تو

هر روز سرزنش می‌کنه!»

حسن با پوزخندی گفت: «من رو باش که فکر

می‌کردم بچه مردم تویی!»